

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه‌ای از مباحث جلسه‌ی قبل

بحث در این آیه شریفه «[لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ](#)» بود نظریه شیخ را ذکر کردیم که فرمود این استثنا، استثنای منقطع است و استثنای منقطع دلالت بر حصر ندارد و در نتیجه ما نمی‌توانیم از آیه استفاده کنیم که اسباب صحیح، منحصر به تجارت ناشی و مقرون به تراضی باشد.

در مقابل شیخ برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی (قدس سره) می‌فرمایند: اصلاً استثنای منقطع از اغلاط است و نمی‌شود ما قائل شویم که در قرآن استثنای منقطع وجود دارد، استثنای منقطع را کسانی که فصاحت و بلاغت هم ندارند اینها استعمال نمی‌کنند، بگویند: «جاءنا القوم إلا حمار»، چه برسد به فصحاء و بلغاء، چه برسد به کتابی که مدعی تحدی است، و این را یک مقداری گفتند و فرمودند و عباراتشان را توضیح دادیم.

اینجا این مسئله را در دو جهت می‌خواهیم بررسی کنیم، یک جهت این است که از نظر ادباء آیا ما چیزی به نام استثنای منقطع داریم یا خیر؟ و جهت دوم، حالا اگر از نظر ادباء داشتیم، ملازمه ندارد اینکه حتماً در قرآن کریم هم باشد ولی با اذعان به عدم ملازمه باز ببینیم که آیا در قرآن کریم هم استثنای منقطع هست یا نه؟ این دو تا بحث را دقت کنید، ببینید به کجا می‌رسید.

دیدگاه ادباء در رابطه با استثناء منقطع

ابتداء دیدگاه ادباء را بیان می‌کنیم.

[1] سیبویه در کتاب خودش یک بابی را دارد به عنوان استثنای منقطع، عنوانش این است: «هذا باب ما لا يكون إلا على معنى ولكن»، استثنا اگر شد استثنای منقطع، ما می‌توانیم کلمه‌ی لکن را به جایش بگذاریم.

در همین آیه شریفه «لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل إلا أن تكون تجارةً عن تراضٍ» لکن تكون تجارةً عن تراضٍ می‌شود، جای إلا، لکن می‌گذاریم.

بعد سیبویه گفته شواهدی از قرآن کریم داریم، شواهدی از کلام عرب داریم «و هذا الضرب في القرآن الكريم كثير»، گفته این نوع استثنا در قرآن زیاد آمده، یکی دو مورد نیست! غیر از سیبویه، مبرّد کتابی دارد به نام المقتضب، آنجا آن هم عین این مطلب سیبویه را دارد که مبرّد هم از ارکان نحویین است.

در شرح کافیه رضی

[2] آنجا هم می‌گوید: «فالمستثنى الذي لم يكن داخلا في المتعدد الأول قبل الاستثناء منقطع، سواء كان من جنس المتعدد؛ كقولك: جاءني القوم إلا زيدا، مشيرا بالقوم إلى جماعة خالية من زيد.» می‌گوید این استثنا منقطع است استثنای منقطع هم دو نوع است یک نوع این است که از جنس متعدد است یعنی از همان جنس مستثنی منه است اما داخل آن نیست. مستثنی منقطع ملاکش این است که مستثنی داخل مستثنی منه نباشد نه از جنس مستثنی منه نباشد. چون گاهی اوقات این را اشتباه می‌کنند اگر در میان قوم اصلا زید نبوده از اول ما می‌گوییم جائی القوم الا زيدا این باز منقطع است یا اصلا از جنسش هم نباشد «او لم يكن نحو جائی القوم الا حمارا» بعد خود همین در شرح کافیه می‌گوید: «قد تبين ان المتصل ليس هو المستثنى من الجنس كالظن بعضهم.»

ابو بکر صیرفی هم می‌گوید

[3]: «يجوز الاستثناء من غير الجنس و لكن بشرط ان يتوهم دخوله في المستثنى منه بوجه» اما حالا بعضی‌ها این شرط را آورده‌اند که باید به یک وجه، مای توهم دخولش بشود و الا لم یجز.

تقریبا حالا باز آقایان بیشتر خودتان مراجعه بکنید از جهت ادباء مشکلی نیست.

بررسی وقوع و عدم وقوع استثناء منقطع در قرآن

اما این که آیا در قرآن کریم ما استثنای منقطع داریم یا نه «هل وقع فی القرآن ام لا؟ فأنکر بعضهم وقوعه فيه» باز بعضی از این ادباء و نحویین گفته‌اند

[4] در قرآن نداریم. «و قال ابن عطیه لا ینکر وقوعه فی القرآن الا اعجمی» آن عالمی که اهل لسان نیست منکر می‌شود و الا آدمی که اهل لسان هست و اعجمی نیست وقوع استثنای منقطع در قرآن را انکار نمی‌کند این یک اختلاف.

«و اختلفوا ایضا هو حقیقة ام مجاز؟ علی مذاهب: المذهب الاول؛ انه حقیقة و اختار القاضی ابوبکر الباقلانی و نقله ابن الخباز عن ابن جنی قال الامام رازی و هو فی الحقیقة» ظاهر کلام نحویین از فخر رازی این می‌شود که استثنا منقطع نه تنها داریم و نحوی‌ها قایل هستند، حقیقت هم می‌دانند. استعمال، استعمال مجازی نیست بعد فخر رازی می‌گوید: «و علی هذا فإطلاق لفظ الاستثناء علی المستثنی المتصل و المنقطع هو بالاشتراك اللفظي» یعنی همانطوری که به استثنای متصل می‌گوییم استثنا به منقطع هم می‌گوییم استثنا.

خود استثنا از ثنیه است «ثنیه الشی تقول ثبت الشی اذا اتفته بعضه علی بعض و ثبت فلانا عن رای و ثبت انان الفرس» بعضی‌ها روی همین معنای ثنیه می‌گویند استثنای منقطع چون این از بعضی از او نیست این می‌شود استعمال، استعمال مجازی اما ایشان می‌گویند نه این استعمال، استعمال حقیقی است.

مذهب دوم هم این است: «أنه مجاز، و به قال الجمهور، قالوا: لأنه ليس فيه معنى الاستثناء، و ليس في اللغة ما يدل على تسميته بذلك.»

مذهب سوم این است که «أنه لا یسمى استثناء، لا حقیقة و لا مجازا، حکاه القاضي فی التقریب، و الماوردي، و قال: الخلاف لفظي. قال الزركشي بل هو معنوي، فإن من جعله حقیقة جوز التخصيص به، و إلا فلا.» ما وقتی می‌گوییم این استثنای منقطع به معنای لکن هست دیگر نباید برویم روی لفظ ثَنَى ببینیم به چه معناست؟ می‌گوییم استثنا هست منقطع است، همان حرفی که سیبویه زد، جای استثنای منقطع ما کلمه‌ی لکن را باید بگذاریم، اینها مطالبی است که در ادبیات هست، خودتان هم بیشتر دنبال کنید می‌توانید به دست بیاورید.

اما در مورد قرآن در سه جهت باید بحث شود:

یکی آیاتی در قرآن هست که تقریباً همه مفسرین گفتند استثنایش منقطع است 11 آیه است؛

یکی آیاتی است که منقطع بودن در آن ترجیح داده شده بر متصل بودن، این 18 آیه است؛

یکی آیاتی است که علی السویه هم احتمال استثنای منقطع را دادند و هم احتمال استثنای متصل را دادند که 37 آیه است.

یعنی ما 37 آیه در قرآن داریم که هر دو احتمال در آن آمده، هم متصل بودن و هم منقطع بودن، 18 آیه داریم که اکثر مفسرین ترجیح دادند استثنا منقطع باشد، 11 آیه داریم که همه‌شان گفتند استثنا منقطع است، حالا این 11 تا را من یک اشاره‌ی اجمالی می‌کنم که خودتان هم روی آن فکر کنید.

[5]

آیه‌ی اول

در سوره بقره آیه 78 استثنائی دارد که مطلب آیه به صورت کامل این است: «أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

(77)

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ

(78)

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَسْتَرْوُا بِهِ نَمَنَّاهُ قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ

(79)

«

از این گروه عوام یهود کسانی هستند که از کتاب تورات چیزی نمی‌دانند الا آنچه که به عنوان آرزوی خودشان است «وإن هم إلا يظنون» که اینها داخل در کتاب نیست. اینجا کشاف، قرطبی، البحر المحيط و چند تا از تفاسیر دیگر گفتند الاستثناء منقطع لأن الامانی لیست من جنس العلم بالکتاب و لا مندرجۃ تحت مدلوله.

باز در همین سوره مبارکه بقره آیه 246 که من یکی دو تا را می‌خوانم و بقیه را آدرس می‌دهم و روی آن تأمل بفرمایید؛ می‌فرماید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ ۖ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلَكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاءِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»، وقتی قتال بر اینها واجب شد «تولّوا إلا قليلاً منهم»، اینجا دارد:

[6] «قرأ أبى إلا أن يكون قليل منهم»، بالضم خوانده. بعد می‌گوید: «و هو استثناء منقطع، لأن الكون معنى من المعاني، و المستثنى منهم جثث، و تقول العرب: قام القوم إلا أن يكون زيد و زيدا، بالرفع و النصب، فالرفع على أن (يكون) تامة، و النصب على أنها ناقصة، و اسمها ضمير مستكن فيها يعود على البعض المفهوم مما قبله، و التقدير: إلا أن يكون هو، أي بعضهم زيدا، و المعنى: قام القوم إلا كون زيد في القائمين، و يلزم من انتفاء كونه في القائمين أنه ليس قائما، فلا فرق من حيث المعنى بين قام القوم إلا زيدا و بين قام القوم إلا أن يكون زيد أو زيدا».

حالا این از سیبویه نقل شده و از تفسیر البحر که گفته این استثنا در اینجا منقطع است و حرفش این است که چون مستثنی منه، کتب علیهم القتال تولّوا، نوات هستند، طبق این قرائت ابی که دارد «إلا أن يكون» کون معنایی است از معانی، إلا أن يكون چه تامة بگیریم و چه ناقصه بگیریم این دیگر ذات نیست، چون ذات نیست پس داخل در مستثنی منه نیست، البته روی این قرائت است، یعنی روی قرائت إلا قليلاً که الآن قرائت معروف است، استثنا دیگر استثنای متصل است.

باز سوره‌ی نساء آیه 23 است که می‌فرماید: «وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ» از مواردی که حرام است جمع بین الاختین است إلا ما قد سلف. در اینجا در کشاف در البحر، در ابو السعود، گفتند

[71]: «الاستثناء منقطع، أي لكن ما سلف من ذلك و وقع و أزالته الشريعة حكمه فإن الله يغفره، و الإسلام يجبه.»، از ادله‌ی جب همین است ما در بحث آیات ربا هم کلمه‌ی «ما قد سلف» دارد گفتیم اینها به درد ادله‌ی جب می‌خورد و به این معناست، یکی از مواردی که حرام است آن تجمع بین الاختین، آن وقت این إلا ما قد سلف استثنای از همه‌ی موارد است. آیه‌ی شریفه این است: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهَاتُكُمْ الَّتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضْعَةِ وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ رَبِّبُكُمْ الَّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ الَّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَمِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلَلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا

(23)

«

در اینکه این استثناء، استثناء از همه‌ی این موارد است یا فقط از مورد آخر، دو احتمال وجود دارد. اگر بگوییم استثنای از همه اینهاست یک احتمال، یا بگوییم استثنای از آخر است و آن تجمعو بین الاختین إلا ما قد سلف، یعنی «آی لكن ما سلف من ذلك و وقع و أزالته الشريعة حكمه فإن الله يغفره» یعنی آنچه قبلاً واقع شده خدا می‌بخشد، آنچه الآن برای شما حرام است این است که بعداً بین الاختین جمع کنید، آنچه قبلاً واقع شده خدا او را می‌بخشد، اگر حرام هم بوده او را می‌بخشد ولی از حالا به بعد نمی‌توانید جمع بین الاختین کنید.

آنچه که قبلاً واقع شده با آنچه بعداً می‌خواهد واقع شود که افرادشان داخل هم نیستند، این مرد فرض کنید رفته با دو خواهر ازدواج کرده قبل نزول الآیه، حالا بعد نزول الآیه می‌خواهد برود دو خواهر دیگر بگیرد، آن حرام شد. این دو تا را که قبلاً گرفته خدا می‌بخشد و باید کنار بگذارد، ولی آنچه قبلاً گرفته داخل در آنچه بعداً می‌خواهد بگیرد نیست، اینها با هم ارتباط ندارند، لذا این استثنا می‌شود استثنای منقطع.

آیه چهارم

آیه بعد هم همین آیه 29 نساء است: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ».

[8]

آیه پنجم

در سوره یوسف آیه 68، «وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لَمَّا عَلِمَهَا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»، این إلا حجة استثنای منقطع به معنای لكن است، یعنی و لكن

حاجة في نفس يعقوب قضاها، عدهی زیادی از مفسرین هم گفتند این استثنا منقطع است.

[9]

سؤال:....؟

پاسخ استاد:

استثناء حاجتی است که یعقوب دارد و این بچه‌ها بخواهند برای حاجت یعقوب بیایند، «دخلوا من حيث أمرهم أبوهما ما كان يغني عنهم من الله شيئاً»، آن وقت بعد می‌فرماید اینها مأمور بودند از همان راهی که پدرشان امر کرده بود بیایند من حيث أمرهم أبوهما، ما كان يغني عنهم من الله من الشيء إلا حاجةً یعنی اگر دیدند پدر حاجتی دارد می‌توانند از غیر آن باب بیایند برای اینکه آن حاجت پدر را استیفا کنند، مستثنی که حاجت یعقوب هست داخل در مستثنی منه نیست، داخل در اینکه اینها از آن بابی که پدر امر کرده وارد شوند نیست، اینها وقتی وارد می‌شدند برای حاجات خودشان هم وارد می‌شدند، ورودشان برای این بوده، بعد یعقوب گفت از آنجا که من گفتم بیایید، دخلوا من حيث أمرهم أبوهما، برای حاجات خودشان وارد می‌شدند اما اگر حاجتی یعقوب داشت از باب دیگر هم وارد می‌شدند مانعی نداشت، حاجتی که یعقوب داشت غیر از حاجتی است که خودشان داشتند پس استثناء منقطع شد. «و لما دخلوا من حيث أمرهم أبوهما ما كان يغني عنهم من الله شيئاً إلا حاجةً في نفس يعقوب قضاها»، این إلا حاجةً في نفس يعقوب قضاها اینکه حضرت یعقوب به بچه‌ها گفت به چه غرضی گفت؟ که از درب واحد وارد نشوید و از درهای متفرق وارد شوید! إلا حاجةً في نفس يعقوب، ورود آنها به یک اغراضی بوده، حالا به هر غرضی بوده، این حاجت غرضی است که مربوط به یعقوب است و غیر از مستثنی منه است، پس استثنا منقطع است.

آیه ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم

باز سوره صافات آیه 38 «إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ * وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ * أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ»، این استثنایش منقطع است.

باز آیات دیگری هم هست، قبلاً از قول امام یادم هست در یکی از بحث‌ها این آیه «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»

[11]، ابلیس که در بعضی آیات دارد «کان من الجن»، این استثنایش استثنای منقطع است.

«لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا»، در سوره مریم آیه 62 که استثنایش استثنای منقطع است. «مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ»، اتباع ظن که داخل در علم نیست! یا در همین سوره صافات آیه 128 «اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ»

(126)

فَكَذَّبُوهُ فَأَنَّهُمْ مُحْضَرُونَ

(127)

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ

(128)

«بَعْدِ دَوَابَرِهِ مُخْلَصٌ اسْتِثْنَا مَيَّ شُود». «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُوتُوا لَعْنَتَهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ»

(159)

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

^[13] ممکن است استثنایش منقطع هم باشد.

بنابراین ما استثناهای منقطع متعدد در قرآن داریم بعضی از موارد حالا یا در تفاسیر خودتان ببینید ترجیح داده شده آن 18 مورد، 37 مورد هم که علی السویه است بین منقطع و متصل بودن است.

خلاصه‌ی جواب به مرحوم خوئی

می‌خواهیم در مقابل مرحوم آقای خوئی عرض کنیم این فرمایش چیست که ما بگوییم استثنای منقطع از اغلاط است؟ هم ادباء تصریح کردند، ارکان نحوین تصریح کردند و هم در قرآن هم می‌آید. منتها یک نکته خیلی لطیفی وجود دارد که در کلمات امام دیدم قبلاً هم در بحث‌هایمان گفتیم و جای دیگری ندیدم، شاید هم باشد. امام می‌فرمایند در استثنای منقطع باید یک نکته‌ای در آن باشد، همین طوری ما می‌خواهیم بگوییم «جاءنا القوم إلا حمار» این درست است که غلط است، اما وقتی می‌خواهیم تأکید کنیم همه‌ی قوم آمدند، وقتی می‌گوییم قوم آمد و فقط خرش نیامد یعنی همه‌شان آمدند، این تأکید است. بعد وقتی می‌فرماید «وَإِنْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» یعنی همه‌ی ملائکه سجد کردند و ابلیس هم که از ملائکه نبود، این استثنای منقطع دلالت بر تأکید مستثنی منه دارد و این خودش از بلاغت و فصاحت است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ عقد سیبویه للاستثناء المنقطع باباً فی (کتابه: 1/366) عنوانه بقوله: هذا باب ما لا يكون إلا على معنى ولكن. و ذکر فيه شواهد من القرآن الكريم، وکلام العرب، ثم قال: و هذا الضرب في القرآن الكريم كثير، وكذلك فعل المبرد في (المقتضب: 4/412-417). و الآمدي في (کتابه «الإحكام») ينقل خلافا بين الحنفية و الشافعية في صحة الاستثناء من غير الجنس، و بعد أن ذکر حجج الفريقين أو بعض آيات الاستثناء المنقطع، فجعلها استثناء متصلاً ثم قال عن آيات أخرى: إنها ليست استثناء، ولكنها بمعنى (لكن). (دراسات عضيمة: ق1، ج1، ص328)

[2] □ فی (شرح الکافیة للرضي: 1/206): «فالمستثنى الذي لم يكن داخلًا في المتعدد الأول قبل الاستثناء منقطع، سواء كان من جنس المتعدد؛ كقولك: جاءني القوم إلا زيداً، مشيراً بالقوم إلى جماعة خالية من زيد، أو لم يكن، نحو: جاءني القوم إلا حماراً، فقد تبين أن المتصل ليس هو المستثنى من الجنس كما ظن بعضهم».

فی (ابن يعيش: 2/80): «فإما إذا كان من غير الجنس فلا يتناول اللفظ، و إذا لم يتناوله اللفظ، فلا يحتاج إلى ما يخرج منه؛ إذ اللفظ إذا كان موضوعاً بإزاء شيء و أطلق فلا يتناول ما خالفه، و إذا كان كذلك فإنما يصح بطريق المجاز، و الحمل على (لكن)

في الاستدراك، و لذلك قدرها سيبويه بلكن، و ذلك من قبل أن (لكن) لا يكون ما بعدها إلا مخالفا لما قبلها، كما أن (إلا) في الاستثناء كذلك، إلا أن (لكن) لا يشترط أن يكون ما بعدها لما قبلها بخلاف (إلا)، فإنه لا يستثنى بها إلا بعض من كل». [3] قال أبو بكر الصيرفي: يجوز الاستثناء من غير الجنس، ولكن بشرط أن يتوهم دخوله في المستثنى منه بوجه ما، و إلا لم يجز كقوله:

و بلدة ليس بها أنيس إلا اليعافير، و إلا العيس فاليعافير قد تؤانس، فكأنه قال ليس بها من يؤانس به إلا هذا النوع. و قد اختلف في الاستثناء المنقطع، هل وقع في اللغة أم لا؟ فقال الزركشي: من أهل اللغة من أنكره، و أوله تأويلا رده به إلى الجنس، و حينئذ فلا خلاف في المعنى، و قال العضد في شرحه لمختصر المنتهى: لا نعرف خلافا في صحته لغة. [4] و قد اختلف في الاستثناء المنقطع، هل وقع في اللغة أم لا؟ فقال الزركشي: من أهل اللغة من أنكره، و أوله تأويلا رده به إلى الجنس، و حينئذ فلا خلاف في المعنى، و قال العضد في شرحه لمختصر المنتهى: لا نعرف خلافا في صحته لغة. و اختلفوا أيضا: هل وقع في القرآن أم لا؟ فأنكر بعضهم وقوعه فيه، و قال ابن عطية: لا ينكر وقوعه في القرآن إلا أعجمي. و اختلفوا أيضا: هل هو حقيقة أم مجاز على مذاهب:

المذهب الأول: أنه حقيقة، و اختاره القاضي أبو بكر الباقلاني، و نقله ابن الخباز عن ابن جني. قال الإمام الرازي: و هو ظاهر كلام النحويين، و على هذا فإطلاق لفظ الاستثناء على المستثنى المتصل و المنقطع هو بالاشتراك اللفظي.

المذهب الثاني: أنه مجاز، و به قال الجمهور، قالوا: لأنه ليس فيه معنى الاستثناء، و ليس في اللغة ما يدل على تسميته بذلك. المذهب الثالث: أنه لا يسمى استثناء، لا حقيقة و لا مجازا، حكاه القاضي في التقريب و الماوردي، و قال: الخلاف لفظي. قال الزركشي: بل هو معنوي، فإن من جعله حقيقة جوز التخصيص به، و إلا فلا. ثم بعد الاختلاف في كونه حقيقة أو مجازا، اختلفوا في حده، و لا يتعلق بذلك كبير فائدة، فقد عرفت أنه لا يخصص به، و بحثنا إنما هو في التخصيص، و لا يخصص إلا بالمتصل فلنقتصر على الكلام المتعلق به.

[5] (وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي) (2: 78). الاستثناء منقطع، لأن الأماني ليست من جنس العلم بالكتاب، و لا مندرجة تحت مدلوله، (الكشاف: 1/78)، (العكبري: 1/25)، (القرطبي: 1/400)، (البحر: 1/275)، (أبو السعود: 1/94) (دراسات عضيمة: ق1، ج1، ص334)

[6] (فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ) (2: 246). قرأ أبي: «(إِلَّا أَنْ يَكُونَ قَلِيلًا مِنْهُمْ) و هو استثناء منقطع، لأن الكون معنى من المعاني، و المستثنى منهم جثث، و تقول العرب: قام القوم إلا أن يكون زيد و زيدا، بالرفع و النصب، فالرفع على أن (يكون) تامة، و النصب على أنها ناقصة، و اسمها ضمير مستكن فيها يعود على البعض المفهوم مما قبله، و التقدير: إلا أن يكون هو، أي بعضهم زيدا، و المعنى: قام القوم إلا كون زيد في القائمين، و يلزم من انتفاء كونه في القائمين أنه ليس قائما، فلا فرق من حيث المعنى بين قام القوم إلا زيدا و بين قام القوم إلا أن يكون زيد أو زيدا. (البحر: 2/257) و انظر (سيبويه: 1/377).»

(دراسات عضيمة: ق1، ج1، ص334) [7] (وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ) (4: 23). الاستثناء منقطع، أي لكن ما سلف من ذلك و وقع و أزالته الشريعة حكمه فإن الله يغفره، و الإسلام يجبه. (البحر: 3/213)، (الكشاف: 1/261)، (أبو السعود: 1/230).

(دراسات عضيمة: ق1، ج1، ص334) [8] (لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ) (4: 29). استثناء منقطع لوجهين:

أحدهما: أن التجارة لم تندرج في الأموال المأكولة بالباطل حتى تستثنى منه. الثاني: أن الاستثناء إنما وقع على الكون، و الكون معنى من المعاني و ليس مالا من الأموال. (سيبويه: 1/377)، (الإحكام للآمدي: 2/428)، (الكشاف: 1/264)، (العكبري: 1/100)، (البحر: 3/231)، (بدائع الفوائد: 3/73)، (القرطبي: 2/1721).

(دراسات عضيمة: ق1، ج1، ص334)

[9] □ (وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا) (12: 68).

استثناء منقطع و المعنى: ولكن حاجة في نفس يعقوب قضاها، و هو أنه أشفق عليهم إشفاق الآباء على الأبناء.

(الكشاف: 2/267)، (العكبري: 2/30)، (الخازن: 3/32)، (القرطبي: 4/3457)، (أبو السعود: 3/83). و بين الانقطاع (الجمال: 2/461) بقوله: «وتقرير انقطاع الاستثناء أن المستثنى منه شيء قضاها الله و أرادها، و المستثنى شيء لم يردده الله، و هو إصابة العين لهم، فهذا لم يردده الله و لم يقضه، إذ لو أراد لوقع».

[10] □ (إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ * وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ * أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ) (37: 41-38).

الاستثناء منقطع، لما ذكر شيئا من أحوال الكفار و عذابهم ذكر شيئا من أحوال المؤمنين، أي إنكم أيها المجرمون ذائقو العذاب، لكن عباد الله المخلصين لا يذوقون العذاب. (البحر: 7/359)، (الكشاف: 3/300)، (القرطبي: 6/5520)، (أبو السعود: 4/268)، (الجمال: 3/530).

(دراسات عضيمة: ق1، ج1، ص334)

[11] □ بقره (2): 34.

[12] □ پنج مورد دیگری که استثناء در آن منقطع است: 7- (37: 158-160) الاستثناء منقطع من المحضرون معناه: ولكن المخلصين ناجون، و (سُبْحَانَ اللَّهِ) اعتراض بين الاستثناء و بين ما وقع منه، و يجوز أن يكون الاستثناء من الواو في (يَصِفُونَ).

(الكشاف: 3/313)، (البحر: 7/378)، (أبو السعود: 4/279)، (الجمال: 3/551).

8- (فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ) (37: 73-74).

الاستثناء منقطع، لأن ما قبله وعيد، و هم لم يدخلوا في هذا الوعيد. مستثنى من (الْمُنْذَرِينَ)، و قيل من (وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ). (القرطبي: 7/5533)، (الجمال: 3/534).

9- (قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِيتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا) (6: 145).

الاستثناء منقطع، لأنه كون، و ما قبله عين، و يجوز أن يكون نصبه بدلا على لغة بني تميم، و نصبا على الاستثناء على لغة أهل الحجاز. (البحر: 4/241).

10- (وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى * إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى) (92: 19-20). استثناء من غير الجنس، (الكشاف: 4/218)، (المقتضب: 4/412)، (العكبري: 2/155)، (البحر: 8/484)، (ابن يعيش: 2/80)، (المغني: 2/130)، (البرهان: 4/237).

11- (وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعِيفِ) (34: 37).

استثناء منقطع، أي لكن من آمن و عمل صالحا فإيمانه و عمله يقربانه و يجوز أن يكون (من) مبتدأ خبره الجملة بعده، فالاستثناء منقطع أيضا و قيل: متصل مستثنى من ضمير (تُقَرِّبُكُمْ) و أجاز الزجاج فيه البدل و ردّ عليه أبو حيان (البحر: 7/285-286)، (الكشاف: 3/262)، (العكبري: 2/103)، (بدائع الفوائد: 3/71-72)، (الجمال: 3/472).

(دراسات عضيمة: ق1، ج1، ص334)

[13] □ بقره (2): 159 - 161.